فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال اول، شمارهٔ ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

عشق، خشونت، تعصب و زوال؛ نمایش جنبه‌های گوناگون و متناقض انسانِ امروزی

نقد و بررسی کتاب *یک انسان، یک حیوان*

مهدی ابراهیمی‌لامع
کارشناس ارشد پژوهش هنر behzad_lame1@yahoo.com

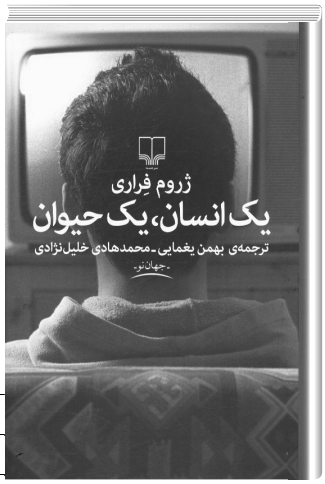
چکیده

این مقاله، جستاری به نقد و بررسی کتاب *یک انسان، یک حیوان*، نوشتهٔ نویسندهٔ فرانسوی *ژروم فراری* است که ترجمهٔ آن سال ۱۳۹۶ در نشر چشمه به چاپ رسیده است. از اهداف مهم این جستار، دستیابی به ویژگی‌های اصلی کتاب و بررسی قوت‌ها و ضعف‌های آن است. مهم‌ترین ویژگی‌های برجستهٔ این کتاب عبارت است از: تقابل میان گذشته و اکنون، اکنون و آینده، خشونت و مهربانی، جنگ و عشق، تنهایی و اجتماع، سکون و ناپایداری، ماندن و رفتن، هدفمندی و بی‌هدفی، علاقه و تنفر، سنت و مدرنیته، انسان بودن و حیوان بودن و در نهایت، مرگ و زندگی. بررسی ساختار کلی کتاب و نتیجه‌گیری از مباحث مطرح‌شده، از موارد مهم این نوشتار است.

کلیدواژه: داستان بلند[۱]، ساختار، روایت‌شناسی[۲]، راوی، ایدئولوژی[۳]، تقابل و تعامل

مقدمه

یکی از نمودهای بارز خشونت در جهان امروز، تقابل سنت و مدرنیته[۴]، یا به تعبیر دیگر، تقابل باورها و جهان‌بینی (ایدئولوژی‌های) مذهبی و غیرمذهبی با یکدیگر است. آنچه روشن است، هریک از این دیدگاه‌ها محاسن و معایبی دارد که شاید گاهی از سوی دیدگاه مخالف نادیده گرفته شود. برای نمونه، با نگاهی به پیرامون خود، به سادگی می‌توانیم کارایی و سودمندی مدرنیسم[۵] و دیدگاه‌های مدرن - مانند انسان‌گرایی، باور به ایجاد تغییر، پیشرفتِ پرشتاب فناوری، نیل به آزادی و



■ **فراری، ژروم (۱۳۹۶). *یک انسان، یک حیوان*. ترجمهٔ بهمن یغمایی و محمدهادی خلیل‌نژادی. تهران: چشمه.**

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال اول، شمارهٔ ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

رشد خردگرایی- را در زندگی خود با تمام وجود لمس کنیم. ولی این‌گونه گرایش کنار تمام امکاناتی که برای بهتر شدن زندگی بشر فراهم آورده است، پیامدهای ناگواری نیز درپی داشته که از آن جمله می‌توان به: عقل‌گرایی سودمحور، کاربرد فناوری برای کشتار انسان‌ها (جنگ‌های جهانی اول و دوم) مکانیکی شدن ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و کم‌رنگ شدن یا نادیده گرفتن برخی از ارزش‌های به‌هنجار، اشاره کرد.

گرایش به ایدئولوژی‌ها و باورهای مذهبی نیز گاهی پیامدهای ناگواری به دنبال دارد. ایدئولوژی‌های مذهبی تا جایی که کارکردی در مسیر امنیت، آسایش و احترام همگانی یا به‌طور خلاصه سر و سامان دادن به امور مادی و معنوی انسان‌ها دارد، همواره راهگشای بسیاری از مشکلات و عاملی برای وحدت و همدلی انسان‌ها خواهد بود؛ ولی اگر با دیدگاه‌های خشک و متعصبانه همراه شود، به‌سادگی می‌تواند عامل رواج خشونت و فجایع انسانی گردد. با نگاهی به سال‌هایی نه چندان دور، می‌توان نمونه‌های بسیاری از این دست خشونت‌ها را به‌ویژه در جوامع غربی، مشاهده کرد. با توجه به آن‌چه گفته شد، این کتاب در پی بازنمایی تقابل‌های اساسی در زندگی انسانِ امروزی مانند: سنت و مدرنیته، خشونت و مهربانی، زندگی و مرگ و همان‌گونه که از نام کتاب پیداست، تقابل بعد انسانی و حیوانی بشر است. ولی آن‌چه اهمیت بیشتری در این کتاب دارد، پرداختن به دو بعد انسانی و حیوانی انسان است؛ ابعادی که در حقیقت شکل‌دهندهٔ ابعاد شخصیتی و رفتاری نوع بشر است و همواره در طول تاریخ در ستیز با یکدیگر بوده است؛ چنان‌که می‌تواند گاهی انسان را به حیوانی خونخوار، بی‌رحم و گاهی به فرشته‌ای مهربان و نجات‌دهنده بدل سازند. افزون بر موارد یادشده، کتاب دارای ویژگی‌های گوناگون دیگری است که در ادامه به نقد و بررسی مهم‌ترین آن‌ها خواهیم پرداخت.

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال اول، شمارهٔ ۳و۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

خلاصهٔ کتاب

برای فهم خلاصهٔ کتاب به‌سادگی می‌توان به پیشگفتار کتاب ارجاع داد. در این کتاب «مرد جوانی تصمیم می‌گیرد پس از ماجرای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱.م روستای مادری‌اش را ترک کند و به شبکه‌ای از مزدوران مسلحی بپیوندد که با یونیفرم‌های مختلف در مناطقی از جهان، به‌ویژه خاورمیانه می‌جنگند. او هنگام بازگشت از منطقهٔ «ایست بازرسی» از مرگ جان سالم به درمی‌برد. این بازمانده از مرگ، به روستایش که در آن هیچ‌چیز عوض نشده است، بر می‌گردد و به نوعی از بیگانگی و تبعید جدید دچار و محکوم می‌شود. سرانجام در جست‌وجوی خاطراتش در پی یافتن دختری بر می‌آید که در نوجوانی با او آشنا شده بود؛ اما به نظر می‌آید که این دختر با انتخاب مسیری کاملاً متفاوت ناپدید شده است» (ژروم‌فراری، ۱۳۹۶، ص. ۸). در حقیقت مرد جوان پس از پیدا کردن دختر دلخواه خود (ماگالی) که روزگاری دلبسته‌اش بوده است، یک‌باره متوجه تغییراتی در رفتار و دیدگاه او می‌شود و سپس در مدت زمانی بسیار کوتاه، از وی کناره‌گیری می‌کند. این کناره‌گیری که نوعی زوال و پوچ‌شدن زندگی شخصیت اصلی را نشان می‌دهد، در نهایت به دل کندن او از زندگی و خودکشی می‌انجامد.

بررسی ساختار کلی کتاب

کتاب به‌طور کلی در گونهٔ داستانی واقع‌گرای مدرن[۶] نوشته شده است. در گونهٔ رئال، یا واقع‌گرا، رخدادها و رفتارهای شخصیت‌ها در مجموع واقعی بوده یا چنین به نظر می‌رسد؛ چنان‌که مخاطب با خواندن متن، می‌تواند در ذهن خود به سادگی به ارتباط معنایی آن با جهان واقعی پی ببرد. روایت‌گری این کتاب در مجموع به دو روش است: راوی دوم شخص[۷] و راوی سوم شخص محدود به ذهن[۸]. این دو راوی در تمامی متن و بسته به شرایط با یکدیگر درهم آمیخته و بدین‌گونه روایتی یکدست و منسجم پدید آورده است. البته در این میان، سهم راوی دوم شخص بسیار بیشتر از راوی سوم شخص بوده است. ویژگی دیگر این‌که فضاها و مکان‌های داستانی در میان مناطق جنگی، روستایی و شهری در نوسان است. زمان‌ها نیز به گذشته، حال و آیندهٔ شخصیت‌ها اشاره دارد؛ یعنی دغدغه‌های گذشته (بازگشت به روستا، عشق نوجوانی و خانواده)، دغدغه‌های مربوط به زمان حال (علاقه به جنگ و هدفمند کردن زندگی) و دغدغه‌های مربوط به آینده (پوچی و بی‌هدفی).

این کتاب تقابل‌های آشکاری دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: گذشته و اکنون، اکنون و آینده، خشونت و مهربانی، جنگ و عشق، تنهایی و اجتماع، سکون و ناپایداری، ماندن و رفتن، هدفمندی و بی‌هدفی، علاقه و تنفر، سنت و مدرنیته، انسان بودن یا حیوان بودن و در نهایت مرگ و زندگی؛ چنان‌که شخصیت اصلی کتاب در

مواجهـه بـا همیـن تقابل‌هاسـت کـه سـرانجام به‌نوعـی جهان‌بینـی تـازه یـا در حقیقت هسـتی رو بـه زوال می‌رسـد. نکتـهٔ دیگـر، گنجانـدن بخش‌هـای کوتاهـی از داسـتان منصـور حلاج[۹] از سـوی نویسـنده، در بدنهٔ روایت اسـت کـه به نوعی درصـدد پیوند زدن کتـاب بـا گونـه‌ای از عرفان عاشـقانهٔ شـرقی اسـت. با توجه بـه تمامی موارد یادشـده، در مجمـوع می‌تـوان ایـن کتـاب کم‌حجم را بازنمایـی رفتـار و ویژگی‌های انسـان در روزگار پـر هرج‌ومـرج کنونـی دانسـت. انسـانی کـه در چنبـرهٔ باورهـا و عقیده‌هـای گوناگـون، رفته‌رفتـه از خصوصیـات انسـانی خـود دور افتـاده و بدین‌سـان بـه ابـزاری در خدمـت جهان‌بینی‌هـای (ایدئولوژی‌هـای) خشـونت‌آمیزِ برخاسـته از جوامـع مـدرن یـا جوامـع متعصـب مذهبی تبدیل شـده اسـت.

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال اول، شـمارهٔ ۳ و ۴
پاییز و زمسـتان ۱۳۹۷

بررسی قوت‌های کتاب

بازنمایی غیرجانبدارانهٔ جهان‌بینی‌ها (ایدئولوژی‌ها)

از جملـه ویژگی‌هـای درخـور توجه این کتـاب، بازنمایـی دقیق و منصفانهٔ خشـونت‌های برآمـده از جهان‌بینی‌هـای شـعارگونهٔ غربـی و متعصبانـهٔ مذهبـی اسـت. اعـزام مزدوران مسـلح بـه جبهه‌هـای جنـگ در مناطـق مختلـف جهـان، آن هم بـه بهانهٔ ایجـاد صلح و آرامـش، تنهـا یکـی از نمودهـای دخالـت دولت‌هـای غربی در کشـورهای عمومـاً جهان سـوم اسـت کـه بیشـتر بـه رفتـار خشـونت‌آمیز و از میـان رفتـن آزادی مـردم همـان کشـورها می‌انجامـد. نویسـنده در این کتاب سرگشـتگی و زوال مرد جوانـی را به نمایش می‌گـذارد کـه برخـلاف شـعارها و جهان‌بینی‌هـای رایـجِ غربـی، آرمـان و انگیـزهٔ خود را بـرای زندگـی شـرافتمندانه از دسـت داده و ناچـار می‌شـود جنـگ را به‌عنـوان بهتریـن گزینـه بـرای گـذران زندگـی، ماجراجویـی و هدفمنـد کردن زندگـی خود انتخـاب کند. در حقیقـت، نویسـنده بـا نمایـش تیره‌بختـی و فلاکـتِ انسـان بـه ظاهـر متمـدن غربی، سـعی در ناکارآمـد نشـان دادن ماهیـت شـعارگونهٔ جهان‌بینی‌هـای رایج و نهادینهٔ شـدهٔ غربـی دارد؛ چنان‌کـه شـخصیت‌هایی برخاسـته از همیـن جوامـع (در این کتاب، کشـور فرانسـه) فقـط بـرای ماجراجویـی و هدف‌منـد کردن زندگـی خویش، به جنگ و کشـتار انسـان‌ها در کشـورهای دیگـر روی می‌آورنـد.

[کُنتـی] گفـت: «بعضی‌هـا فکـر می‌کننـد کـه بـه خاطـر پـول آمده‌انـد، بقیـه هـم بایـد هـر روز بـرای اینجـا بودن‌شـان دلیـل تـازه‌ای بتراشـند، امـا مـن و تـو از همـان اول حقیقـت را می‌دانسـتیم. لزومـی نداشـت کـه از آن نـوع چرندیـات بگوییـم. به‌هـم دروغ نمی‌گفتیـم، می‌دانسـتیم کـه بـرای جنـگ آمده‌ایـم و ایـن تنهـا دلیـل اصلی‌مـان بـود»... قبـول کـردی و هیچ نگفتی، و شـما هم سـرکار آجـودان، دروغ گفتید، شکسـت برایتـان جالب‌تـر از اعـراب و امریکایی‌هـا بود. شکسـت، شـما را شـیفته کرده بـود، برای همیـن اسـت کـه شـما جنـگ را دوسـت داریـد و پیـروزی برایتـان چیـز پیش‌پاافتاده و بی‌ارزشـی اسـت. ایـن اشـرافیت و نجیب‌زادگـی از نـوع خـاص خودتـان اسـت. همیشـه

حسرت می‌خورید که چرا زمانی به دنیا نیامدید تا در جنگ دین بین‌فو شرکت کنید یا در ترموپیل قتل‌عام راه بیاندازید، یا این‌که یک سرباز وحشی انگلیسی در جنگ آزین‌کور با نیزه‌اش کلاهخود شوالیه‌تان را بیاندازد و شما خون او را مثل خون یک خوک بریزید و اینک شما خوشحالید که این‌جا هستید، خوشحالید که بالاخره تاریخ، این فرصت را به شما داد که به آرزوی خود [حضور در جنگ] برسید (ژروم‌فراری، ص. ۱۹ - ۲۰).

خشونت نهفته در جهان‌بینی‌های سنتی، آن‌هم در چارچوب باورهای متعصبانهٔ مذهبی سوی دیگر قضیه است که نویسندهٔ کتاب به آن پرداخته است. نویسنده در پی آن است تا به مخاطب نشان دهد انسان‌ها در صورت داشتن باورهای نادرست و متعصبانهٔ مذهبی، ممکن است رفته‌رفته دچار زوال شده و ویژگی‌های انسانی خود را از دست بدهند؛ تا آن‌جا که برای موجه نشان دادن اعمال و رفتار نامتعارف خود، دست به کارهای خشونت‌آمیزی بزنند که از هیچ انسان سالم و شرافتمندی متصور نیست. شکنجه و شکستن پای پسرکی کم‌سال از سوی پدری متعصب و خشک‌مقدس تنها یکی از مصادیق گرایش به باورها و جهان‌بینی‌های سطحی و سختگیرانهٔ مذهبی در این کتاب است. از دیگر موارد مثال‌زدنی، می‌توان به انفجار بمبِ دست‌ساز مزدورانی اشاره کرد که در اقدامی انتحاری افزون بر کشتن خود، انسان‌های بی‌گناه دیگر را نیز به کام مرگ می‌فرستند؛ اقدامی وحشیانه که هم‌اکنون نیز دامنگیر بسیاری از کشورها و جوامع بشری شده است.

بالاخره یکی از آن‌ها به تو نزدیک شد. پسر بچهٔ کوچکی با موهای فرفری، نحیف و دوست‌داشتنی، چشم‌های روشن داشت، شاید هشت یا ده سال بیشتر نداشت. آدامسی به او تعارف کردی. پسربچه آدامس را در دهانش گذاشت و شروع کرد به جویدن... آدامسش را می‌جوید و می‌خندید... سر و کلهٔ مردی پیدا شد. کشیده‌ای به صورت پسرک زد و مجبورش کرد دهانش را باز و آدامس را تف کند... مرد صورت پسرک را به طرف خود گرفت، فریادی سرش کشید و باز هم سیلی زد. تو حدس زدی که که پدرِ پسربچه است و نباید چیزی بگویی... [در ادامه] مرد با پاشنهٔ پا و با تمام نیرو ضربه‌ای محکم به پای نحیف پسرک زد و تو صدای شکستن استخوان پا و فریاد دردناک پسرک را شنیدی (پؤوم فرای، ص. ۱۷ - ۱۸).

در حقیقت نویسنده با تکیه بر عنصر خشونت، درپی بازنمایی پیامدهای ناگوار تن‌دادن انسان به باورها و جهان‌بینی‌های (ایدئولوژی‌های) سطحی، فریبنده و کاذبی است که در نهایت منجر به چیره‌شدن صفات حیوانی و دورافتادن او از ویژگی‌های انسانی می‌شود؛ ویژگی‌هایی مانند: مهربانی، عشق و نوع‌دوستی که در نهایت به خشونت، سادیسم، مازوخیسم و کشتار هم‌نوع می‌انجامد. نویسنده می‌خواهد این نکته را به مخاطب یادآور شود که جهان‌بینی‌های (ایدئولوژی‌های) پوچ و به ظاهر متمدنانه، به همان اندازهٔ باورهای سطحی و متعصبانهٔ مذهبی خطرناک است؛ در

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال اول، شمارهٔ ۳و۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

ایـن میـان، فقـط انسـان و کرامت انسـانی اسـت کـه نادیده گرفتـه و لگدمال می‌شـود.

توجه به دغدغه‌های انسانِ امروزی

بشـر امـروزی در چـه شـرایطی زندگـی می‌کنـد؟ دغدغه‌هـای انسـان مـدرن و انسـان مذهبـی چگونـه اسـت؟ برخورد سـنت و مدرنیتـه چگونه اسـت؟... این‌ها فقط بخشـی از پرسـش‌هایی اسـت کـه به‌نوعـی در متـن ایـن کتـاب بـه آن‌هـا پاسـخ داده می‌شـود. به جـرأت می‌تـوان گفـت توجـه به شـرایط زندگـی و دغدغهٔ انسـان‌ها در دهه‌هـای آغازین سـدهٔ بیسـت و یکـم، از جملـه ویژگی‌هـای برجسـته و درخـور توجـه ایـن کتاب اسـت. مخاطـب نیـز بـا اطلاعاتـی انـدک از جهـان پیرامـون، بـا خواندن ایـن کتاب، به‌سـادگی می‌تواند به نگرشـی درسـت و روشـنگرانه از شـرایط انسـان امروزی و تقابل دیدگاه‌های گوناگون دسـت یابد. توجه به این مسـئله، از این منظر اسـت که بسـیاری از نویسـندگان داخلـی و خارجـی بـا دوری‌گزیـدن از شـرایط و دغدغه‌های فـردی و اجتماعی انسـان‌ها، گاه در آثـار خـود جهانـی را پدیـد می‌آوردند که هیـچ تصویر و تصوری از انسـان امروزی و دغدغه‌هـای او در آن‌هـا وجـود نـدارد. امـا نویسـندهٔ ایـن کتـاب، با رویکـردی منطقی، سـعی بـر آن دارد تـا بـا بازنمایـی جهـان معاصـر و دغدغه‌هـای گوناگـون و گاه متناقض بشـری بـه جهانـی بزرگتـر و عمومی‌تر دسـت یابـد؛ جهانی که به سـادگی می‌تـوان آن‌را آینـهٔ تمام‌نمـای سـبک زندگـی انسـان امـروزی و پاسـخ او بـه مهم‌تریـن دغدغه‌هـای بشـری در طـول تاریـخ دانسـت؛ دغدغه‌هایی مانند: زندگـی، بقا، آرامش روحی، آسـایش جسـمی، جنـگ، عشـق، انسـان، خـدا و مذهـب، کـه نویسـنده، خلاصه و موجـز درصدد پاسـخ دادن بـه آن‌هـا بر آمده اسـت. جالـب این‌که چنیـن دغدغه‌هایی همـواره در طول تاریـخ گریبان‌گیـر نـوع بشـر بـوده اسـت و فقـط شـیوه یـا نـوع برخـورد بـا آن‌هـا دچار تغییر شـده است.

درهم‌آمیـزی و نمایـش موفـق ابعاد و ویژگی‌های انسـانی (عشـق، خشـونت، مهربانی و...)

از دیگـر قوت‌هـای ایـن کتـاب بهره‌گیـری از جنبه‌هـا و ویژگی‌هـای گوناگـون انسـانی و به‌تصویـر کشـیدن آن‌هـا در رونـد داسـتان‌پردازی اسـت؛ چنان‌که برخـلاف حجم اندک کتـاب، می‌تـوان مقوله‌هـای گوناگـون و متعـددی را در آن برشـمرد که هرکـدام به انواع گوناگـون درصـدد بـه تصویـر کشـیدن امیـال، نیازهـا، آرزوها و صفـات گوناگون انسـانی اسـت. یکـی از نمونه‌هـای پرکاربـرد و مثال‌زدنـی، عنصـر «خشـونت» اسـت کـه در این کتـاب، بـا شـکل‌های گوناگـون بـه آن پرداختـه شـده اسـت. ناگفتـه نمانـد، خشـونت گاهـی به‌شـکل برخـورد فیزیکی انسـان‌ها بـا یکدیگـر (رفتار غیرانسـانی پدری بـا فرزند خویـش، یـا کشـتار مـردم بـه دسـت عوامـل انتحـاری) و گاهـی نیـز به‌شـکل برخـورد غیرفیزیکـی آن‌هـا نمایـش یافتـه اسـت (گفتـار و رفتـار سـرد، بی‌تفـاوت، بی‌پـروا و گاه

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال اول، شمارهٔ ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

گستاخانهٔ شخصیت‌ها با یکدیگر).

«عشق» یکی دیگر از مقوله‌هایی است که در این کتاب، حضوری مفید و مؤثر دارد. برجسته‌ترین نوع آن، وابستگی عاطفی شخصیت اصلی کتاب به دختر محبوبش ماگالی است که به فضای داستان رنگ و بویی عاطفی و به نسبت رمانتیک داده است. در حقیقت، برای همین دلبستگی‌های عاطفی است که صحنه‌ها و رخدادهای خشونت‌بار کتاب تا حدی تاب‌پذیر شده است. کنار دو مقولهٔ مهم خشونت و عشق، می‌توان به جنبه‌های انسانی دیگری چون: میل و نیاز انسان به کار، دلبستگی به خاطرات شیرین گذشته (نوستالژی)، نیاز به مهربانی و همدردی، تفاوت دیدگاه‌ها و تقابل آن‌ها با یکدیگر، عرفان‌گرایی، چگونگی ارتباط انسان‌ها با یکدیگر، چگونگی ارتباط انسان‌ها با خدا و ... اشاره کرد. آن‌چه بیش از همه مهم و درخور اهمیت است، کوشش نویسنده در چگونگی درهم آمیختن دقیق، سنجیده و حساب‌شدهٔ این مقوله‌ها با یکدیگر است؛ به‌گونه‌ای که با وجود تفاوت‌های بنیادین برخی از این مقوله‌ها با یکدیگر، کنار هم قرارگرفتن آنها نه تنها مشکلی در ساختار متن ایجاد نکرده، که آشکارا موجب هم‌افزایی این مقوله‌ها و نیز عمیق‌تر شدن اثر شده است.

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال اول، شمارهٔ ۳و۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

نوآوری و ظرافت در روایت‌پردازی

در روایت‌شناسی، آن‌چه اهمیتی ویژه دارد، کیستی یا چیستی راوی و نیز چگونگی روایت‌پردازی است. با خواندن این اثر، می‌توان دریافت روایت‌پردازی در آن به دو شیوهٔ «راوی دوم شخص» و «راوی سوم شخص محدود به ذهن» است. نکته این‌که بخش عمده‌ای از کتاب، با راوی دوم شخص روایت شده است و تا انتهای کتاب، هیچ اشاره‌ای به کیستی یا چیستی او نشده است؛ چنان‌که گویی موجودی اسرارآمیز است که هرگز قرار نیست شناخته شود! (براساس تفسیر شخصی نگارنده، شاید بتوان مرگ یا موجودی برتر از انسان را راوی اصلی این کتاب دانست). این شگرد در راستای رازآلود نمودن عمدی فضای داستان تعبیر می‌شود؛ زیرا با پوشیده و رازآلود ماندن هویت راوی در ذهن مخاطب، بر جذابیت و تعلیق اثر نیز افزوده شده است. کنار راوی دوم شخص، بخش کمتری از کتاب نیز به کمک راوی سوم شخص محدود به ذهنِ شخصیت ماگالی، روایت شده است. از نظر تئوری این راوی به‌راحتی می‌تواند وارد ذهن شخصیت شود؛ ولی در این کتاب، نفوذ راوی در ذهن و فکر شخصیت بسیار کنترل‌شده و هدفمند بوده است. به سخن دیگر، ورود راوی به ذهن شخصیت ماگالی تنها به منزلهٔ اشاره به مواردی است که یادآوری آن‌ها به فهم بهتر مخاطب از متن می‌انجامد و هرگز قصد لو دادن و آشکار کردن طرح یا پیرنگ داستان را ندارد.

از دیگر مواردی که در روایت‌پردازی این کتاب، اهمیتی بسیار دارد، چگونگی

اتصال راوی دوم شخص به راوی سوم شخص است. این اتصال در اغلب موارد چنان استادانه و سنجیده انجام گرفته که بی‌شک یکی از قوت‌های این کتاب از دیدگاه روایت‌پردازی است. به نمونه‌ای از شیوهٔ اتصال راوی‌ها به یکدیگر توجه کنید:

تو خوابت نمی‌برد چون از خود می‌پرسیدی حالا کسی که قرار است این نامه را بگیرد چگونه زندگی می‌کند؟ شاید ازدواج کرده است، در یک بیمارستان کار می‌کند و نامه را دور می‌اندازد، یا این‌که یک دفتر روان‌شناسی باز کرده است و نامه‌ات را روی میزی که رویه‌اش از چرم سبز است می‌گذارد، شاید هم به پاریس رفته است تا به‌عنوان مشاور در یک نشست انتخاب نیروی کار شرکت کند و نامه‌ات در لابه‌لای انبوهی از فاکتورها، آگهی‌های تبلیغاتی و اعتبارات در گردش منتظر بازگشت اوست (بخش اول). اما این نامه در واقع قبل از عزیمت ماگالی به دستش رسیده است، آن را بدون اینکه فهمیده باشد خوانده است (بخش دوم). نامه را درون کیف پارچه‌ای که روی شانه‌اش قرار دارد می‌گذارد و وارد هتل می‌شود... چشمش به گروهی از همکاران می‌افتد، مستقیماً به طرف آن‌ها می‌رود (بخش سوم)... (ژروم‌فراری، ۱۳۹۶، ص. ۲۴ - ۲۵).

در بند بالا، بخش اول را راوی دوم شخص روایت کرده است. سپس این بخش به کمک چند جملهٔ کوتاه و انتقالی (بخش دوم) به راوی سوم شخص منتقل شده است (بخش سوم). درمجموع پروسهٔ انتقال و اتصال روایت از یک راوی به راوی دیگر در این کتاب، چنان منطقی و هوشمندانه اجرا شده که متن و مخاطب، هیچ‌کدام دچار آشفتگی و سردرگمی نشده است. درمجموع می‌توان ویژگی‌هایی چون خطاب قرار دادن شخصیت مرد جوان با راوی دوم شخص و چگونگی اتصال راویان به یکدیگر را از برجستگی‌های روایت‌پردازی و چه‌بسا داستان‌پردازی این کتاب برشمرد.

بررسی ضعف‌های کتاب

هماهنگ نبودن قصهٔ منصور حلاج با ساختار کلی روایت

پیش از این نیز اشاره شد که بخش‌های کوتاهی از کتاب به واگویی قصهٔ عارفانهٔ منصور حلاج و چگونگی کشته‌شدن او در راه رسیدن به معبود اختصاص یافته است. در حقیقت، نویسنده با اشاره‌هایی مستقیم به چگونگی کشته شدن حلاج در دل متن، به دنبال آشکار کردن میزان شیفتگی و عشق او به خداوند است. به سخن دیگر، نویسنده با گنجاندن این قصه لابه‌لای صحنه‌ها و رخدادهای خشونت‌آمیزِ دیگر، خواسته عشق عارفانه را یکی از راه‌های برون‌رفت از گرداب زندگیِ بی‌سرانجام و بی‌هدف در این دنیای پرهرج و مرج معرفی کند. چه این‌که نویسندهٔ در رویکردی فراگیرتر، همواره به چاره‌ساز و راهگشا بودن عشق در انواع مختلف آن (عشق عارفانهٔ حلاج به خداوند و عشق زمینی مرد جوان به ماگالی) در این کتاب تأکید

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال اول، شمارهٔ ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

داشته است. اما آن‌چه از نظر فن داستان‌نویسی، جای تأمل دارد، بیرون زدن قصهٔ حلاج از دل متن یا ساختار روایت است. چنان‌که از متن پیداست، روایت عشق‌های زمینی به‌خوبی با طرح و پیرنگ اثر گره‌خورده و آشکارا به جذابیت آن افزوده است؛ ولی با وارد کردن قصهٔ حلاج به متن، سطح داستان ناگهان از نظر شکل و معنا دچار گسست و سکته شده است. به زبان ساده‌تر، اشاره‌های نویسنده به قصهٔ حلاج، به دلیل ایجاد گسست معنا و شکل بسان وصله‌ای ناجور و غیرداستانی از ساختار روایت بیرون زده است.

نکتهٔ مهم‌تر همراه ساختن خودکشی مرد جوان با کشته‌شدن حلاج در پایان‌بندی کتاب است؛ چنان‌که نویسنده چنان این دو رخداد را با هم گره‌زده که گویی در پی ایجاد معنایی واحد و القای آن به ذهن مخاطب است، آن هم در حالی که هیچ پیوند معنایی میان کشته‌شدن حلاج (عشق عارفانه و عاشقانهٔ او به خدا) و خودکشی مرد جوان (به‌دلیل پوچی و زوال) وجود ندارد! در حقیقت نویسنده با کنار هم آوردن این دو مقوله با شیوه‌ای غیرمستقیم و چه‌بسا غیرمنصفانه کنش نابهنجارِ شخصیت مرد جوان را (خودکشی برای رهایی از پوچی) با کشته‌شدن حلاج (برای رسیدن به محبوب) هم‌ارز کرده و درصدد همسان جلوه دادن این دو مقوله و نتایج حاصل از آن برآمده است! اما مخاطب تیزهوش، جدای از تمامی معانی آشکاری که در متن وجود دارد، با چینش این دو مقوله کنار هم می‌تواند به یک معنای ضمنی و پنهان دیگر نیز دست یابد و آن این‌که زندگی انسان درهرحال تهی و پوچ است و برای برون‌رفت از این گردابِ پوچی، انسان درهرحال مجبور است به شیوه‌های گوناگون خود را فنا سازد!... به‌راستی چه چیزی برای نوع بشر از این دردناک‌تر خواهد بود!؟

یکی از شب‌ها تو بر نگشتی. ابتدا نگرانت نشدند، چون به آن‌ها نمی‌گفتی چه‌کار می‌کنی. بارها از تو خواسته بودند چیزی دربارهٔ کاری که می‌کنی بگویی، اما تو هرگز چیزی نمی‌گفتی. برای همین منتظرت ماندند و خیلی دیر درصدد جست‌وجویت برآمدند. آن‌ها آن شب نخوابیدند و همین که خورشید طلوع کرد پدرت به زیتون‌زار رفت و تو را آن‌جا پیدا کرد، تو مرده بودی، سگت هم همین‌طور، لولهٔ تفنگ هنوز بین دندان‌هایت بود و دستانت پر از خون (صحنهٔ خودکشی شخصیت اصلی، ژروم‌فراری، ۱۳۹۶، ص. ۸۴ - ۸۵).

تو صدای شهیدی را می‌شنوی که عشق به خدا را شناخته است. او [منصور حلاج] التماس می‌کند و می‌گوید «مرا بکشید.» تو معنای دعای او را درک می‌کنی و دیگر وحشتی نداری، چون هیچ‌کس از مجازات نخواهد رست. تو در درون تاریکی، نگاه ماگالی را جست‌وجو می‌کنی. تماس لبانش را احساس می‌کنی، به آهستگی می‌گویی: «او [خدا] چه می‌تواند بکند؟ اگر ما را ببخشاید، این کار را چگونه انجام خواهد داد؟» عشقش را چگونه به ما نشان خواهد داد؟ (مخاطب قرار دادن شخصیت

مـرد جوان پس از کشـته شـدن منصور حـلاج، ژروم‌فـراری، ۱۳۹۶، ص. ۸۷).

ترجمهٔ مکانیکی برخی جمله‌ها

در برگـردان یـا ترجمـهٔ یـک اثـر، دو رویکرد اساسـی بـه متنِ مبـدأ وجود دارد: نخسـت ترجمـهٔ واژه‌بـه‌واژهٔ و عین‌به‌عیـن کلمـات و جمله‌هـا بـه منظور وفـاداری متـنِ مقصد به متـنِ مبـدأ و رسـاندن مفهـوم و معنـی آن اسـت؛ دوم ویرایـش جزیـی متـن، به‌منظـور بازسـازی لحـن و زبـان واقعـی اسـت. رویکـردی کـه در ترجمهٔ این اثر بیشـتر به چشـم می‌خـورد، ترجمـهٔ واژه‌بـه‌واژه و عین‌به‌عیـن کلمه‌هـا و جمله‌هـا به‌منظـور وفـاداری بـه متـن مبـدأ اسـت. ایـن رویکـرد، بـه خودی خـود مزیتی سـتودنی بـرای ترجمـهٔ یک اثر محسـوب می‌شـود؛ امـا گاه تکیه بـر ترجمهٔ واژه‌بـه‌واژه موجـب نادیده گرفته‌شـدن لحن و زبـان داسـتانی شـده و جمله‌هـا را به‌شـکلی خشـک و مکانیکـی درآورده اسـت. نیـاز بـه یـادآوری اسـت کـه شـمار ایـن جمله‌هـا در متـن بسـیار انـدک اسـت؛ ولـی توجه و دقـت بیشـتر مترجمـان به لحـن و زبان داسـتانی، می‌توانسـت به گیراتر شـدن ترجمه و صمیمـت بیشـتر متن بـا مخاطب کمک کنـد. چنیـن جمله‌هایی در صفحه‌هـای آغازین کتـاب نمـود بیشـتری دارد کـه در ادامـه دو نمونـه از آن‌هـا را می‌توان مشـاهده کرد:

ماگالـی کـه می‌دیـد مدت‌هـای مدیـد اسـمش اعـلام نمی‌شـود، عصبـی می‌شـد و مجبـور بـه کار بیشـتر بـود تـا این‌کـه دومرتبـه اسـمش بـا رنگـی زیبـا و جادویـی روی اکـران بیایـد، بـا وجـود این ربطـی بـه نتایـج نداشـت (ژروم‌فـراری، ۱۳۹۶، ص. ۴۱).

ایـن دامنـه بـا چنـان قدرتـی در قلمـرو گسـترده شـده اسـت کـه روح انسـان قـادر بـه درک و شناسـایی آن نیسـت. ایـن مسـئله بـه هیـچ وجـه در زندگی مبهـم و تاریک، درک و شـناخته نشـده اسـت و فقـط مطابـق با منطق مسـتقل، کور و سرسـخت شـکل می‌گیـرد. در ایـن پـروژه هیچ‌کـس، نـه اربابـان، نه بـردگان، نه حاکمـان، و نـه آن‌ها که تحـت حاکمیـت هسـتند وجـود نـدارد. در ایـن پـروژه، نـه موانع، نه شـورش، نـه اقدام، نـه ابتـکار، نـه افـکار، و نـه درمان نیـز وجود نـدارد، این فقـط جریانی از نیـروی غیرقابل مقاومتـی اسـت کـه همه‌چیـز را براسـاس یـک جاذبـهٔ متعـارف جهانـی بـا خـود می‌برد (ژروم‌فـراری، ۱۳۹۶، ص. ۴۴).

نتیجه‌گیری

کتـاب یـک *انسـان*، یـک *حیـوان*، در حقیقـت داسـتان بلنـدی دربـارهٔ مـردی اهـل فرانسـه اسـت (اشـارهٔ مسـتقیم در متـن بـه ملیـت شـخصیت نشـده اسـت) کـه بـرای یافتـن کار و هدفمنـد کـردن زندگـی خـود بـه عنـوان مـزدور، روانـهٔ کشـورهای دیگر و به‌ویـژه خاورمیانـه می‌شـود. در ایـن کتـابِ کم‌حجـم، آنچـه بیـش از همـه جلـب توجه می‌کنـد، تأکیـد نویسـنده بـر رخدادهـا و صحنه‌هـای به‌نسـبت خشـونت‌آمیزی اسـت کـه نمایانگـر شـیوهٔ برخورد انسـان‌ها بـا دیدگاه‌هـای متفـاوت در جهان امـروزی خواهد

بـود. تقابل‌هـای متعـدد و گوناگـون، از دیگـر ویژگی‌هـای برجسـتهٔ ایـن کتـاب اسـت کـه مهم‌تریـن آن‌هـا عبـارت اسـت از: تقابـل میـان گذشـته و اکنـون، اکنـون و آینـده، خشـونت و مهربانـی، جنـگ و عشـق، تنهایـی و اجتمـاع، سـکون و ناپایـداری، مانـدن و رفتـن، هدفمنـدی و بی‌هدفـی، علاقـه و تنفـر، سـنت و مدرنیته، انسـان بـودن و حیوان بـودن و در نهایـت، مـرگ و زندگـی. در مجمـوع ایـن کتـاب دارای ویژگی‌های برجسـته و قابـل تأملـی اسـت کـه برخـی از مهم‌تریـن آن‌هـا عبارتنـد از: بازنمایـی غیرجانبدارانهٔ جهان‌بینی‌هـا (ایدئولوژی‌هـا)، توجـه بـه دغدغه‌هـای انسـانِ امـروزی، ایجـاد معانـی چندلایـه و جهان‌شـمول، درهم‌آمیـزی و نمایـش موفـق ابعـاد و ویژگی‌هـای گوناگـون انسـانی (عشـق، خشـونت، مهربانـی و...)، روایت‌گـری خلاقانـه و تأثیرگـذار، انتقال دقیق و نوآورانـهٔ روایـت از یـک راوی بـه راوی دیگـر، بازنمایـی نقـش خشـونت در تعامل‌هـای انسـانی، نمایـش پـوچ شـدن زندگـی انسـان و... . در ایـن میـان، برخـی اشـکال‌های جزیـی نیـز دیـده می‌شـود کـه گاه سـاختار یکپارچـه، متعـادل و پرکشـش اثـر را بـا اندکـی بی‌نظمـی همـراه سـاخته اسـت کـه از آن جملـه، می‌تـوان بـه مـواردی چـون: هماهنـگ نبـودن قصهٔ منصـور حلاج با متن و بیـرون زدن آن از سـاختار روایت، چینش خودکشـی مـرد جـوان با کشـته شـدن حـلاج، پایان‌بنـدی نامأنـوس و معنادار اثـر و در نهایـت، ترجمـهٔ مکانیکـی برخـی از جمله‌هـا اشـاره کـرد.

بـا نگاهـی کلـی بـه موارد گفته‌شـده، می‌تـوان این کتـاب را با توجه بـه حجم اندک آن، چکیـده‌ای از زندگـی نابسـامان و پرهرج‌ومـرج انسـانِ امـروزی دانسـت کـه در میان انبوهـی از دیدگاه‌هـا و جهان‌بینی‌هـای شـعارگونه و متعصبانه، گرفتار آمده اسـت و برای برون‌رفـت از ایـن گـرداب، راهـی جـز زوال و فنـا، پیـش روی خـود نـدارد. ایـن کتـاب، در حجمـی بسـیار انـدک، توانسـت جنبه‌هـای گوناگونـی از زندگی انسـان امـروزی را به نمایـش بگـذارد کـه کنار هـم قرارگرفتـن آن‌ها بـرای بسـیاری از مخاطبـان باورنکردنی و چه‌بسـا غیرممکـن اسـت. در حقیقـت، ایـن اثـر، نمایـش تقابـل دیدگاه‌هـا، کنش‌ها و جنبه‌هـای گوناگـون و گاه متناقـض زندگی انسـان امروزی، با نگاهی موشـکافانه اسـت و مخاطـب را بـه نگاهـی ژرف‌نگرانـه بـه اوضـاع جهان پیرامـون خود دعـوت می‌کند.

پی‌نوشت

۱. داسـتان بلنـد: نوعـی داسـتان کـه از داسـتان کوتـاه طولانی‌تر و از رمـان کوتاه‌تر اسـت. بیشـتر آن‌را با ناولـت و رمـان کوتـاه یکـی دانسـته‌اند (سـیما داد، ۱۳۸۵، ص. ۲۱۲). بـا توجـه به حجم انـدک این کتاب و نیـز محـدود شـدن شـخصیت‌پردازی‌ها و ایجـاز بـه‌کار رفتـه در پرداخت‌هـا، نگارنـده کاربـرد اصطـلاح «داسـتان بلنـد» را بـرای ایـن کتـاب در مقایسـه بـا اصطلاح «رمـان» ارجـح می‌داند.

۲. روایت‌شناسـی: شـعبه‌ای از رویکـرد علمـی بـه نسـبت نوینـی اسـت کـه دغدغـهٔ اصلـی آن شناسـایی عناصـر سـاختاری و حالت‌هـای مختلـف ترکیـب ایـن عناصر در روایـت، شـگردهای تکرارشـونده روایت و تحلیـل انـواع گفتمـان در روایـت اسـت. (سـیما داد، ۱۳۸۵، ص. ۲۵۴).

۳. جهان‌بینی (ایدئولوژی): ایدئولوژی به مجموعه‌ای از باورها و ایده‌ها گفته می‌شود که به عنوان مرجعِ توجیهِ اعمال، رفتار و انتظارهای افراد عمل می‌کند. مجموعه‌ای است از ایده‌ها، نظرها، اعتقادها و نگرشها: مانند جهان‌بینی یک طبقه یا گروه اجتماعی (پین،۱۳۸۲).

۴. مدرنیته (modernity): دربردارندهٔ عناصر فکری و فلسفی درون تمدن جدید است. (فتح‌الله بی‌نیاز، ۱۳۸۸، ص. ۱۸۶)

۵. مدرنیسم: (modernism): دربردارندهٔ نمودهای بیرونی تمدن جدید است (فتح‌الله بی‌نیاز، ۱۳۸۸، ص. ۱۸۶).

۶. جمال میرصادقی (۱۳۷۹) برخی از ویژگی‌های داستان‌های رئال، واقعی یا واقع‌گرا را چنین بیان کرده است: «تصویرگر تاروپود ظرف روح انسانی و نمایشگر رابطه‌ها، اختلاف‌ها، انتظارها، آرمان‌ها، امیدها، رؤیاها، غم‌ها و شادی‌ها، رنج‌ها و محرومیت‌ها، واقع‌بینی و توضیح اوضاع و حوال محیط اجتماعی آدمی» (جمال میرصادقی، ۱۳۷۹، ص. ۲۶۳). داستان واقع‌گرای مدرن: داستانی که دربردارندهٔ ویژگی داستان رئال یا واقع‌گراست و به کمک شیوه‌های نوین و مدرن داستان‌پردازی، مانند: جابه‌جایی‌های زمانی و مکانی، بهره‌گیری از راویان گوناگون، درون‌گرایی، توجه به دغدغه‌های فردی انسان‌ها، آزادی اندیشه و عمل شخصیت‌ها و... روایت شود (نگارنده).

۷ و ۸. برای شناخت انواع راوی می‌توان به کتاب ارزشمند *عناصر داستان* نوشتهٔ جمال میرصادقی مراجعه کرد (جمال میرصادقی، ۱۳۷۹، ص ص. ۳۹۴ - ۴۱۹).

۹. منصور حلاج که به عنوان یک عارف بزرگ و شاعر شناخته می‌شود، سال ۲۴۴ هجری در بیضای فارس به دنیا آمد. پس از سفرهای متعدد به بغداد، خراسان، چین، هندوستان و مکه، در بغداد ساکن شد و با خطابه‌های شگفت‌آور و آتشین خود به تهییج مردم پرداخت. سپس مدت‌ها در شوش و تستر (شوشتر) مخفی شد. سال ۳۰۹ هجری در زمان خلیفه المقتدر عباسی، بر اساس حکمی که در یک دادگاه ۲۴ نفره از سوی فقها در بغداد تشکیل شد، حاکم شرع، ابوبکر بن الحداد، ریختن خون او را به اتهام قرمطی بودن مشروع دانست و دو روز بعد، پس از قطع دست و پا به دار آویخته شد (ژروم‌فراری، پاورقی، ص. ۱۴).

منابع

بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۸۸). *درآمدی بر داستان نویسی و روایت‌شناسی*. چاپ دوم. تهران: افراز.

پین، مایکل (۱۳۸۲). *فرهنگ اندیشه انتقادی، از روشنگری تا پسامدرنیته*. ترجمهٔ پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز. (نقل از سایت ویکی‌پدیا).

داد، سیما (۱۳۸۵). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. چاپ سوم. تهران: مروارید.

میرصادقی، جمال(۱۳۸۰). *عناصر داستان*. چاپ چهارم، تهران: سخن.